

هویت‌های قومی، انسجام اجتماعی، امنیت ملی

بهراد رضوی الهاشم

مدرس دانشگاه، پژوهشگر مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی و

تعاون دانشگاه تهران

علی کاظمی

دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

بهروز رضوی

کارشناس روانشناسی اجتماعی

چکیده

در حال حاضر اکثریت کشورهای جهان، چند قومیتی و چند فرهنگی هستند. در جهان امروز حفظ و نگهداری هویت‌های فرهنگی در چارچوب ملت‌سازی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. ادغام شهروندان در یک ملت واحد، آرمان ناسیونالیست‌های کلاسیک است که در برابر اقلیت‌های قومی ناشکیباست و در تاریخ با دولت‌هایی که اقلیت‌های ملی را به اجبار و سرکوب وادار می‌کند، پیوند خورده است. ناسیونالیسم جدید به ترکیبی از همگرایی و انسجام اجتماعی متکی است که جامعه‌ی با ثبات را بر مبنای یک پلورالیسم فرهنگی در یک دولت چند ملیتی مبتنی بر دموکراسی بنا می‌کند. نتیجه‌ی این ناسیونالیسم ایجاد یک دولت ملی است که برای حل مسائل قومیت‌های داخل خود به راه‌حل‌های دموکراتیک و انسانی‌تری متوسل می‌شود. این راهکارها شامل پلورالیسم فرهنگی، دموکراسی اجتماعی، سیاست‌های اقدام مثبت و اعطای خودمختاری و... می‌باشد.

سیاست دولت‌ها در ارباب و ادغام قومیت‌ها، پیامدهایی چون تنش‌های قومی، تعارضات داخلی، تضعیف همگرایی ملی و آسیب‌پذیری امنیت ملی را به دنبال داشته است. تجربه نشان داده است هر جا که رهبران در صدد سازش با منافع قومیت‌ها بوده اند، به حل منازعه‌ی قومی نزدیک شده‌اند. شیوه‌ی ادغام قومیت‌ها در یک قومیت مسلط، تجربه‌ای شکست خورده است.

واژگان کلیدی: ناسیونالیسم، قومیت، پلورالیسم فرهنگی، دموکراسی، همگرایی، انسجام ملی، خودمختاری، امنیت ملی.

مقدمه و طرح مسئله

با مطرح شدن بحث جهانی شدن، دو پدیده‌ی کاملاً متضاد، ذهن سیاستمداران را به خود مشغول ساخته است. از یک طرف برخی کشورها با بلوک‌بندی‌های اقتصادی و منطقه‌ای نظیر اروپای متحد، حرکت به سوی همگرایی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را آغاز کرده و از سوی دیگر رشد جریان هویت‌خواهی قومی در بخشی از مردم جهان با شکستن مرزهای سیاسی و پانهادن در محدوده‌ی قومی باعث یک نوع واگرایی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شده و تجزیه‌ی دولت-ملت‌ها را به دنبال داشته است. علی‌رغم پیش‌بینی بسیاری از متخصصان توسعه و ناظران بین‌المللی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، نوسازی کشورها در سطح گسترده، نه تنها کمکی به زوال احساسات قومی و محلی‌گرایانه نکرده، بلکه در بسیاری زمینه‌ها، این احساسات را تشدید نموده است. از این روست که اهمیت موضوع قومیت نه تنها در قلمرو جهان سوم، بلکه در دموکراسی‌های فرا صنعتی اروپای غربی و امریکای شمالی و ملل کمونیست سابق چون اروپای شرقی و چین نیز به منازعات خشونت‌باری منجر شده است.

شرایط ساختاری که موجب بروز سیاست قومی منطقه‌ای می‌گردند، علل بلاواسطه‌ای که منازعات قومی را تسریع می‌کنند و اشکالی که منازعات مبتنی بر قومیت به خود می‌گیرند، در بین کشورها و درون جهان صنعتی، جوامع کمونیست سابق و جهان سوم تفاوت بارزی باهم دارند. اما واضح است که نفوذ تجدد در سطح جهان، نتوانسته موضوع قومیت را به عنوان منبع ایجاد منازعات سیاسی از درجه‌ی اعتبار ساقط سازد. به نظر می‌رسد که اهمیت آن حتی بیش از پیش شده است.

سیاست‌گذاری که طی دهه‌ها، رویدادهای جهان را از منظر جنگ سرد مشاهده می‌کردند، اکنون شاهد جهانی هستند که در آن ملی‌گرایی و تمایلات قومی، منبع اولیه‌ی درگیری‌های مسلحانه شده و فرسایش جهانی قدرت دولت-ملت‌ها را به دنبال داشته است. مطالعات انجام شده در مورد ناسیونالیسم قومی یعنی عقیده بر اینکه حاکمیت مردم باید در اختیار اعضای گروه قومی خودشان قرار گیرد، در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که تنها در ۱۴ کشور جهان اقلیت قابل توجهی وجود ندارد و در این میان تنها ۴ درصد جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که دارای یک گروه قومی هستند. در واقع بسیاری از کشورهای جهان چند قومیتی و چند فرهنگی هستند (قاسمیانی، ۱۳۸۰).

«واکونور» در مورد ناهمگونی قومی در سال ۱۹۷۲ یادآور شده است که از مجموع ۱۳۲ ملت-کشور موجود در آن زمان، تنها ۱۲ مورد (۹/۱ درصد) از نظر قومی همگن بوده‌اند؛ درحالی که در ۲۵ مورد (۱۸/۹ درصد) یک گروه قومی بیش از ۹۰ درصد جمعیت کشور را شامل می‌شود و ۲۵ مورد دیگر نیز یک گروه قومی تنها ۵۰ تا ۷۴ درصد جمعیت را دربرگرفته است. در ۳۹ مورد باقیمانده (۲۹/۵ درصد) تنها گروه قومی عمده چیزی کمتر از نصف جمعیت را شامل شده است. در ۵۳ کشور ۴۰ درصد جمعیت به ۵ گروه عمده قومی تقسیم شده که بیانگر تنوع و تکثر مسئله‌ی قومیت است (خضرزاده، ۱۳۸۲: ۱۱).

از آنجا که کشورهای آسیایی بعد از استعمار فرآیند ملت‌سازی را شروع و ناگهان مجهز به نهادهای دموکراتیک شدند، ساخت اجتماعی و فرهنگی در آنها ناهمگن‌تر از کشورهای اروپایی است. رشد احساسات قومی و جدایی‌طلبی در این کشورها، تضادها و بحران‌های فراوانی را دامن‌گیر آنها ساخته و منازعات قومی را گسترش می‌دهد. در دهه‌های گذشته و اکنون منازعات و درگیری‌های مختلفی در سطح جهان وجود داشته و دارد. جدایی چک و اسلواکی، شورش آبخازی، نسل‌کشی در روندا، کوزوو، تنش جدایی‌خواهانه‌ی باسک اسپانیا، مناقشه‌ی دیرینه‌ی ترک‌ها و یونانی‌ها بر سر

قبرس، عملیات ببرهای تامل در سریلانکا، خیزش مردم تیمور شرقی در اندونزی، تنش‌ها در کشمیر، شورش کردها در کردستان ایران، ترکیه و عراق و نمونه‌های فراوان دیگر در آفریقا و... از منازعاتی هستند که ریشه و منشأ نژادی، قومی و ناسیونالیستی داشته‌اند.

روند فزاینده‌ی منازعات یاد شده به حدی است که معادلات سیاسی و چارچوب‌های ژئوپولیتیک را در سراسر جهان به چالش فرا خوانده است. کمتر جایی است که از منازعات قومی در امان باشد. در این میان جوامع موسوم به جهان سوم از این حیث دشواری‌های بیشتری دارند و احتمال پیچیده شدن این مشکلات در آینده نیز بیشتر است. این منازعات نتیجه‌ی برخورد دو نوع ناسیونالیسم است: ۱- ناسیونالیسم القاء شده از سوی دولت؛ ۲- ناسیونالیسم اقلیت که به ناسیونالیسم حاشیه‌ای نیز تعبیر می‌شود. اگرچه ناسیونالیسم اقلیت به عنوان ناسیونالیسم قومی شناخته می‌شود اما در جهان سوم، ناسیونالیسم القایی از سوی دولت نیز یک ناسیونالیسم قومی است تا ناسیونالیسم به معنای واقعی و مدرن آن. این نوع ناسیونالیسم بیشتر براساس عناصری از قومیت چون زبان، نژاد، مذهب و... شکل گرفته و در صدد القاء و تحمیل یک قوم بر اقوام دیگر است. در حالی که هویت ملی که ناسیونالیسم در صدد ایجاد آن بوده، بسیار فراتر از آن است. در واقع عناصر اساسی که هویت ملی بر مبنای آن قرار گرفته به شرح زیرند: «سرزمین مشترک، منافع اقتصادی، تولیدی، پول مشترک، منافع سیاسی و امنیتی مشترک، دولت مشترک، احساس مشترک و دفاع از آنها» (برتون، ۱۳۸۰: ۴)

استدلالی که این مقاله بر مبنای آن قرار دارد این است که صرف وجود قومیت در هر کشوری، خود به خود به معنی وجود منازعه‌ی قومی نخواهد بود. بلکه هویت فرهنگی هنگامی به پایگاهی برای جنبش‌های سیاسی و کشمکش تبدیل می‌شود که مبنای تمایز تبعیض‌آمیز در میان اقوام قرار گیرد. ماهیت روابط یک گروه قومی با کلیت جامعه و گروه‌های درون آن یکی از مشکلات عمده در توصیف و تحلیل این گونه جوامع است. «روث بندیکت» درباره‌ی منازعه‌ی نژادی می‌گوید: «این نژاد نیست که باید دانسته شود، بلکه این منازعه است که باید شناخته شود. برای درک گروه‌های قومی در یک نظام اجتماعی لازم نیست بر تفاوت‌های نژادی و فرهنگی تمرکز کنیم بلکه باید به روابط گروهی توجه شود.» (برزویی، ۱۳۷۸: ۳۵). ویژگی مشترک جنبش‌های ناسیونالیستی داعیه‌ی خودگردانی، استقلال و نارضایتی از وضع موجود است. این امر مبین نارضایتی آنها از وضع امنیت، موفقیت اقتصادی یا مشارکت سیاسی و اجتماعی است.

امروزه بحث قومیت و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن از اهمیت خاصی برخوردار شده است. این مهم از آن جهت نمود و تجلی می‌یابد که منطقه‌ی خاورمیانه علاوه بر اهمیت استراتژیک و منابع خدادادی، دارای تنوعات گسترده‌ی قومی، نژادی و فرهنگی است. در این میان ایران و همسایگان آن به نحو گسترده‌ای تحت تأثیر تنوعات فرهنگی- اجتماعی قومیت‌های تأثیرگذار قرار دارند. لذا نحوه‌ی تعامل حاکمیت و دولت با تنوع قومی در داخل و خط و مشی آن بر تنوع قومی نژادی کشورهای همسایه به ویژه در مورد قومیت‌های دارای نام و نشان و اتخاذ سیاست‌های دموکراتیک و انسانی و معقولانه عامل مهمی است که در همگرایی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی تأثیرگذار است و می‌تواند فرصتی برای تقویت امنیت ملی کشور و تضمین آینده‌ی آن باشد. در غیر این صورت موجب تهدید منافع ملی گردیده بر تنش‌ها و تعارضات قومی دامن زده و نظام اجتماعی را با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌سازد. از طرف دیگر نا آرامی کشورهای منطقه به واسطه‌ی تنش‌های قومی علاوه بر این که قومیت‌های داخل کشور را تحریک می‌کند، نفوذ و تسلط بیگانگان را بر منطقه به بهانه‌ی دسترسی به منابع و تضمین امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی توجیه می‌نماید. بنابراین سؤال اصلی تحقیق این است که: «در جوامع چند قومیتی و شرایط تغییرات جهانی، چه سیاست‌ها و راهکارهایی موجب تقویت همگرایی و انسجام اجتماعی و افزایش ضریب امنیت ملی می‌شود؟» برای بررسی این مسئله، به طرح ایده‌ها و رهیافت‌های نظری در زمینه‌ی قومیت و هویت قومی می‌پردازیم.

رهیافت های نظری قومیت و هویت قومی

در مورد قومیت، دو قلمرو نظری وجود دارد. در یک قلمرو، مکاتب گوناگون فکری درباره‌ی ماهیت قومیت به چشم می‌خورد. فصل مشترک این مکاتب، در مفهوم قومیت است. بر این اساس قومیت، توصیف کننده‌ی گروهی است که دارای پیشینه‌ی تاریخی، دین و سرزمین مشترک، زبان مشترک و همچنین دارای هویت و احساس تعلق به سرزمین



خاص و منافع و علایق مشترک باشند. بنابراین ناسیونالیسم قومی، احساس عمیق و تعلق و وفاداری به یک گروه قومی است. قلمرو دیگر به سیاسی شدن قومیت اشاره دارد و بر نظم اجتماعی متمرکز است. بر این اساس انسجام اجتماعی، نوعی توافق جمعی در خصوص باورها، ارزش‌ها و هنجارهای محوری جامعه است. حفظ نظم و امنیت بخشی از سیاست دولت است که هدف آن ایجاد شرایط مساعد سیاسی ملی و بین‌المللی برای حفاظت و گسترش ارزش‌های حیاتی ملی در مقابل دشمنان بالقوه و بالفعل است (بابایی، ۱۳۷۸).

مباحث مربوط به ماهیت قومیت در دو مکتب دیرینه‌گرایی و ابزارگرایی تبلور یافته است. دیرینه‌گرایی اولین بار توسط «ادوارد شیلز» که خود تحت تأثیر جامعه‌شناسی دین بود، به کار برده شد. وی بر آن بود که نشان دهد چرا در جوامع مدرن هنوز هم انواع پیوندهای اجتماعی قومی به حیات خود ادامه می‌دهند (ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۲۲). دیرینگی به پیوندهایی مانند پیوندهای دینی، خونی، نژادی، زبانی، منطقه‌ای و آداب و رسوم نسبت داده می‌شود. از دید این رهیافت، تنش‌های قومی طبیعی است. طرفداران این مکتب به وجود نوعی ارتباط میان مردمی که اجداد مشترک و سرنوشت مشترک برای خود تصور می‌کنند، اعتقاد دارند (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۲۱).

دیدگاه ابزارگرایی در تعارض شدید با دیرینه‌گرایان، قومیت را منبع ساخت اجتماعی-سیاسی و فرهنگی برای گروه‌های مختلف ذینفع و منزلتی می‌داند. عقیده‌ی اساسی آن ساخت‌مندی اجتماعی قومیت و توانایی افراد در گسست یا ترکیب میراث فرهنگ‌های متنوع قومی به منظور تداوم بخشیدن به هویت‌های فردی یا گروهی خویش است (همان: ۲۲). ابزارگرایان، قومیت را ابزاری می‌دانند که گروه‌ها یا نخبگان برای رسیدن به اهداف خود مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. قومیت پیوند تنگاتنگی با سیاست دارد و در فرآیند تلاش برای دستیابی به اهداف اساسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. قومیت یک برچسب یا دسته‌ای از نشان‌های نمادین است که برای رسیدن به امتیازات سیاسی به کار گرفته می‌شود. (ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۲۲)

«مایکل هشر» در نظریه‌ی استعمار داخلی، معتقد است که مدرنیزاسیون و افزایش تماس میان گروه‌های قومی در چارچوب یک دولت، ضرورتاً باعث وحدت قومی نمی‌شود، بلکه برعکس احتمالاً به منازعه‌ی قومی منجر می‌شود. این امر به علت توسعه‌ی نابرابر مناطق یک کشور است. مناطق پیرامون در مقایسه با مناطق مرکز به موقعیت پست‌تری تنزل



یافته و بنابراین عکس العمل مناطق پیرامون نسبت به مرکز خصمانه می گردد. اگر مناطق پیرامون دارای خصوصیت قومی و ملی باشند، در آن صورت فرم ناسیونالیسم به خود می گیرد. از این رو هشت، ناسیونالیسم ایرلند و اسکاتلند پیرامون را نتیجه‌ی استعمار داخلی انگلستان مرکز می دانست. (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۱)

نظریه‌ی رقابت بر سر منافع یا مدل رقابت قومی، ادعا می کند که تجدید حیات قومی زمانی محتمل است که تقسیم فرهنگی کار در هم شکسته و نابرابری های گروهی از بین بروند. در یک نظام مبتنی بر رقابت، زمانی که افراد و گروه ها در حال رقابت بر سر منافع یکسانی هستند، بسیج قومی پدیدار می شود. رقابت قومی بر سر حرفه ها و پاداش ها در مناطق توسعه یافته افزایش می یابد. همبستگی قومی قویتر شده و توسعه به افزایش بسیج قومی منجر می شود تا کاهش آن. زیرا برای گروه های قومی در پیرامون منابعی را ایجاد می کند و موقعیت چانه زنی و سازماندهی آنها را در عمل بالا می برد (معلوف، ۱۳۸۱: ۲۰).

نظریه‌ی رقابت نخبگان معتقد است که گسترش دامنه‌ی کنترل دولت و گرایش به تمرکزگرایی، باعث ایجاد شرایط مناسب برای بسیج ایدئولوژیک روشنفکران و اهمیت یافتن نقش نخبگان در جنبش های ناسیونالیستی می شود. نظریه‌ی انتخاب حساب گرانه (عقلانی) بیان می کند که اگر افراد این حقیقت را درک کنند که مشارکت در یک اقدام جمعی منافع شخصی به دنبال دارد و موجب تغییر سهم آنها می شود به مشارکت اقناع خواهند شد. بنابراین گروه های قومی قبل از هرگونه اقدام و مشارکت، توانایی خود را در یک اقدام جمعی سنجیده و بر مبنای آن عمل می کنند (بابایی، ۱۳۸۲: ۱۶).

بنابراین با توجه به نظریات فوق الذکر می توان گفت که گرایش افراد به فرهنگ، زبان و مذهب، امری طبیعی و برخاسته از هویت و روح انسانی است. گرایش به حفظ میراث گذشتگان و وفاداری بر نیات و مقاصد قومی و گروهی و اتخاذ قوم مداری در مقابل دیگرانی که ممکن است تهدید کننده‌ی منافع قوم باشند، امری قابل درک است. اما ملیتی که از قومیت های متنوع برخوردار است، می تواند این تنوع را به تفاهم تبدیل نموده و در جهت تأمین منافع ملی از آن بهره گیرد. بنابراین وجود قومیت های گوناگون در داخل یک کشور به معنی وجود منازعه‌ی قومی نیست، بلکه این دولت است که می تواند روابط قومی با اشکال گوناگونی از همزیستی مسالمت آمیز را برگزیند. دولت به عنوان نهاد انتظام بخش بر چگونگی اظهار قومیت تأثیر زیادی دارد.

اما صرف ایجاد ارتباط و مناسبات فرهنگی میان مناطق قومی و افزایش تماس گروه های قومی، باعث وحدت قومی نمی شود. این امر ممکن است حتی به منازعه‌ی قومی منجر شود. دولت ها باید ضمن اتخاذ راهکارهایی در جهت افزایش مناسبات قومیت ها و تقویت و حمایت جدی از آنان و توجه یکسان و بدون تبعیض به ویژه در اختصاص منابع و پست های حکومتی، از توسعه‌ی نابرابر مناطق مختلف کشور جلوگیری نمایند.

در این مقاله دیدگاه بینابینی اتخاذ شده است. به پیروی از نظریه پردازان، گرچه وفاداری های عاطفی گروه های مختلف به فرهنگ، زبان و مذهب پدیده های طبیعی و ماقبل مدرن یعنی دیرینه است، اما سیاسی شدن این وفاداری ها و بسیج گروه های اقلیت مذهبی و زبانی برای کسب خودمختاری یا استقلال یک پدیده‌ی مدرن است. وجود قومیت های گوناگون در داخل به معنی وجود منازعه‌ی قومی نیست. بلکه روابط قومی، اشکال گوناگونی از همزیستی مسالمت آمیز را به خود می گیرد. در این میان بر اهمیت تأثیر راهکار دولت به عنوان نهاد انتظام بخش روابط قومی و چگونگی اظهار قومیت تأکید می شود.



روش بررسی

این تحقیق به روش کیفی انجام شده است. اندیشه‌های نظری و رویکردهای تجربی هویت قومی، ملی و تأثیر آن بر همگرایی و انسجام اجتماعی با تکنیک تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. حاصل این تحقیق ارائه‌ی سیاست‌ها و راهکارهای بهره‌گیری از پتانسیل قومیت‌ها برای تقویت انسجام اجتماعی و افزایش ضریب امنیت ملی در کشور خواهد بود. بنابراین روش مطالعه‌ی ما روش تحلیلی و توصیفی است که از مطالعات نظری و تجربی در ارتباط با هویت‌های قومی و فرهنگی و نقش و تأثیر آن بر انسجام اجتماعی و امنیت ملی تجزیه و تحلیل جامعی صورت گرفته است.

بحث و نتیجه گیری

اهمیت مسئله‌ی قومیت در جوامع با تنوع نژادی و فرهنگی به حدی است که می‌تواند امنیت ملی جوامع را تهدید و یا تضمین نماید. با توجه به این که دولت‌ها به منظور ادامه‌ی حاکمیت خود به دنبال امنیت ملی هستند، بنابراین موفقیت آنها تا حد زیادی به روش‌ها و نحوه‌ی ایجاد انسجام و تعامل اجتماعی بستگی دارد که در مقابل قومیت‌ها اتخاذ می‌کنند. سیاست‌های متخذه از سوی دولت‌ها، تأثیر غیر قابل انکاری بر مدیریت ناآرامی‌های قومی و تضمین امنیت ملی دارند. از جمله شیوه‌هایی که دولت‌ها برای از بین بردن تفاوت‌های قومیتی و ناراضی‌های اجتماعی- فرهنگی پیش گرفته‌اند، می‌توان به نسل‌کشی، اخراج دسته جمعی یا انتقال اجباری، تجزیه یا تعیین سرنوشت و یا به روش‌های جذب در جامعه، کنترل هژمونیک، تکثرگرایی برابر طلب، تقسیم قدرت و دموکراسی اجتماعی، تکثرگرایی فرهنگی و یا به صورت اعطای خودمختاری یا فدرالیسم اشاره کرد. این شیوه‌ها که عمدتاً در پی حذف ناسیونالیسم قومی است، می‌تواند عوامل مؤثر در تبیین ناسیونالیسم را از جنبه‌های «اقتصاد، فرهنگ و سیاست» تبیین کند. وقتی مردم به درکی از محرومیت نسبی اقتصادی می‌رسند که نسبت به دیگران در وضعیت نامناسبی قرار دارند، این امر موجب رشد ناسیونالیسم می‌شود. احساس هویت اجتماعی، زبان، تربیت، مذهب، هنر و علوم از ویژگی‌های فرهنگ ملی است و موجب گسترش ناسیونالیسم می‌گردد. در شرایط ناگهانی جهان مدرن، مردم به نزدیک‌ترین فرهنگ اجتماعی و قومی در رویارویی با محرومیت در سیاست و منافع اقتصادی روی می‌آورند. این امر بازگشت به شیوه‌ی قدیمی نیست، بلکه شیوه‌ی بسیار مدرنی برای حفاظت از منافع گروهی و شخصی است. در سیاست، انتظارات و توانایی‌های مردم تغییر می‌یابند و ناسیونالیسم نتیجه‌ی این میزان تغییر است.

بیشتر کشورها برای کاهش منازعات قومی ناشی از تفاوت‌های اقتصادی بین گروه‌ها، سیاست‌های ترجیحی یا اقدام مثبت اتخاذ کرده‌اند. این سیاست‌ها به نفع گروه‌های محروم اتخاذ می‌شود و در واقع برای جبران محرومیت‌ها و تبعیض‌های منفی است که در گذشته گروه‌های قومی با آن روبرو بوده‌اند. اختصاص سهمیه‌هایی در دانشگاه، استفاده از مترجم و وکیل در دادگاه، اختصاص وجوهی به انجمن‌های قومی، سهمیه در استخدام، تسهیلات و وام بانکی، اعطای زمین و غیره.

ذکر این نکته ضروری است که با وجود مثبت بودن شیوه‌های ترجیحی در برخورداری اقلیت‌های قومی از مزایای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و کاهش تبعیض و تنش‌ها، درعین حال این امر می‌تواند به رشد آگاهی‌های طبقاتی و در نتیجه تئوریزه نمودن خواست‌ها و نظم‌بخشی جامع و اساسی به مسئله‌ی قومیت‌گرایی بیانجامد. سیاست‌های

ترجیحی در درازمدت نمی‌تواند مسئله را به طور ریشه‌ای حل کند، بلکه به خواست‌ها و تقاضاهای بیشتری در آینده دامن خواهد زد. بنابراین طبق سؤال تحقیق، باید گفت که سیاست‌های تکثرگرایانه‌ی برابرطلب، باعث تقویت همگرایی اجتماعی و افزایش ضریب امنیت ملی می‌شود. به این منظور لازم است ارزش‌های اساسی دموکراتیک مانند دوری از تمرکز و پرهیز از انحصار، مدارا و تساهل و تسامح، جامعیت گفتگو و مذاکره و مصالحه، به عنوان کلیدهایی برای ایجاد توافق دیرپا برای حل منازعات قومی باشند. به ویژه آن‌که با توجه به جهانی شدن اقتصاد، فرهنگ و سیاست هیچ کشور و دولتی نمی‌تواند در انزوا به سر برده و نسبت به روابط سیاسی و اقتصادی خود با دنیای خارج بی‌اعتنا باشد و یا آرمان‌های انسانی چون حقوق بشر و دموکراسی را نادیده بگیرد. در این صورت کشورهای ناقض حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها از سوی جامعه‌ی بین‌الملل طرد و منزوی خواهند شد.

اگر دولت‌ها موفق به تعریف مجدد از روابط میان گروه‌های اجتماعی مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز و برابری نگردند، تنش‌های موجود همچنان به صورت یک مشکل دائمی در حیات سیاسی باقی خواهد ماند. تحقق این امر منوط به همه‌جانبه نگر و پرهیز از بخشی‌نگری، مشارکت دادن گروه‌های قومی در قدرت و بخش‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی کشور است.

سیاست‌ها و راهکارها

با بهره‌گیری از نتایج حاصله از تجزیه و تحلیل قومیت و هویت قومی، برخی از راهکارهای بهره‌گیری از پتانسیل قومیت‌ها برای تقویت انسجام اجتماعی، همگرایی و ضریب امنیت ملی به شرح زیرند:

- ۱- دولت‌ها، در تئوری و در عمل، اقلیت‌های قومی را به عنوان سرمایه‌ی اجتماعی در حفظ انسجام و امنیت عمومی تلقی نمایند.
- ۲- اکثریت حاکم با شیوه‌ی تعامل، گفتگو و تسهیل ارتقای فرهنگی اجتماعی قومیت‌ها، منافع ملی جامعه را مد نظر قرار دهند.
- ۳- دولت‌ها با اتخاذ سیاست تکثرگرایی برابرطلب و بدون تبعیض فرهنگی اجتماعی به نفع مناطق و نواحی قومی عمل کنند.
- ۴- تکثرگرایی فرهنگی و فدرالیسم یکی از راهکارهای کاهش تنش‌های قومی و تأمین کننده‌ی منافع و حاکمیت ملی مطرح باشد.
- ۵- تلاش در جهت محرومیت‌زدایی بخش‌های زیرساختی با اتخاذ شیوه‌های علمی نخبگان حسابگر و عقلانی گروه اقلیت.
- ۶- جلوگیری از تقابل میان گروه‌های اقلیت مذهبی و پر رنگ نمودن مشترکات دینی، فرهنگی و اجتماعی نهادهای فرهنگی.
- ۷- مشارکت اقلیت‌ها در بخش‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، توازن میان اقوام و قومیت‌ها و تعدیل گروه‌گرایی آنان.
- ۸- خارج کردن انحصار دسترسی به رسانه‌ی ملی و ارتباطات و اطلاعات از اقلیت حاکم به نفع قومیت‌های دیرینه و با فرهنگ کهن و اشاعه‌ی مشترکات فرهنگی- اجتماعی آنان.
- ۹- ارج نهادن به نخبگان قومی به عنوان راهبر جنبش‌های قومی و توجه به نقش تعدیل‌کننده‌ی آنها به ویژه این‌که اقلیت‌ها از ایده‌ی سیاسی نخبگان خود به شدت حمایت می‌کنند.
- ۱۰- پرهیز از تمرکزگرایی و استفاده از نخبگان اقلیت‌ها در مناصب دولتی، توجه به شیوه‌ی اعطای مسئولیت‌ها در قلمرو گروه قومی و پرهیز از تحمیل مدیریت‌ها و نمایندگی اقلیت‌های دیگر به آنان.
- ۱۱- تلاش در از بین بردن نابرابری‌های اجتماعی- اقتصادی و تخصیص امکانات و تسهیلات با برنامه‌ریزی منطقی و پرهیز از سطحی‌نگری، پرداختن ریشه‌ای به معضلات اجتماعی اقلیت‌ها و جذب آنان در نهادهای اجتماعی.



منابع و مأخذ

- ۱- ابراهیمی غلام (۱۳۸۱)، «تأثیر قومیت بر فرآیند مشارکت سیاسی» پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۲- برتون، رولان (۱۳۸۰)، «قوم‌شناسی سیاسی» ترجمه‌ی ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
- ۳- بیات، کاوه (۱۳۷۴)، «شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران» نشر تاریخ.
- ۴- برزویی، مجتبی (۱۳۷۸)، «اوضاع سیاسی کردستان از ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ ش» تهران، فکر نو.
- ۵- بابایی‌فرد، اسدالله (۱۳۸۲)، «بازشناسی اسلام و تجدید حیات تفکر دینی در اندیشه‌ی دکتر شریعتی» پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ۶- خضرزاده، محمد (۱۳۸۲)، «نگرانی‌های امنیت ملی در جوامع چند قومیتی» پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۷- علی بابایی، یحیی (۱۳۷۸)، «بررسی جامعه‌شناختی بحران هویت در جامعه‌ی معاصر ایران» پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ۸- صالحی، زهرا (۱۳۸۰)، «ناکامی دولت‌های منطقه و ناکامی کردها در دستیابی به هویت سیاسی» پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۹- قاسمیانی، صلاح (۱۳۸۰)، «تأثیرات جهانی شدن بر قومیت‌گرایی» پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۱۰- معلوف، امین (۱۳۸۱)، «هویت‌های مرگبار» ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.
- ۱۱- میرمحمدی، داود (۱۳۸۳)، «گفتاری درباره‌ی هویت ملی در ایران» تهران، مؤسسه‌ی مطالعات ملی.